

میدون و سوفیا

نامه به یک استاد



«یوریا عالمی

سلام استاد. خوبی؟ ردیفی؟ ماهی؟ سرحالی؟ این نامه را نوشتم چون توی روزنامه خواندم قاضی ۱۰ روز به تلویزیون مهلت دوباره داده برای دفاع.

به‌رحال همه می‌دانند که شما ۱۰ سال پیش از صداوسیما به‌خاطر پخش بدون اجازه آثارت شکایت کردی!

۱۰ سال!

بعد از ۱۰ سال، قاضی «با این استدلال که پخش آثار از صداوسیما موجب شهرت محمدرضا شجریان شده»، شکایت را رد کرده! البته چندوقت پیش هم مدیر یک روزنامه اصولگرا در شکایتی که ازش کرده بودی، بی‌گناه شناخته شد و منع تعقیب شد!

خواستم بگویم وقتی هم از تلویزیون و هم از روزنامه، شکایت کردی و تسوی جفتش هم اینها مجرم نشدند، حتما باید در رفتار خودت تجدیدنظر کنی! تو هم اگر می‌خواهی در دل مردم باشی و مردم دوست داشته باشند و مسخره‌ات نکنند و وقتی نگاهت می‌کنند یاد خانواده‌ات را زنده نکنند، حتما تغییر رویه بده و همان کارهای قشنگ و خجسته‌ای را بکن که آنها می‌کنند. به نظر ما یک نامه بنویس و بگو: تلویزیون مشهورت کرده تا خیال اینها راحت شود.

امضا: میدون دوم و سوفیا

دور دنیا

هنر یونانی، سیاست بریتانیایی

● **ایستنا:** نخست‌وزیر جدید یونان قصد دارد با ارائه یک پیشنهاد قابل توجه به همتای بریتانیایی خود، به دوری ۲۰۰ ساله مجسمه‌های مرمر «پارتئون» از خانه خاتمه دهد.

به گزارش آرت‌نت، اگر بوریس جانسون با پیشنهاد انتقال موقت مجسمه‌های مرمری ارزشمند یونان که در موزه بریتانیا نگهداری می‌شود موافقت کند، یونان در ازای این اقدام مجموعه‌ای از گنجینه‌های باستانی خود را به بریتانیا امانت خواهد داد که پیش از این هرگز خارج از یونان نمایش داده نشده‌اند.

مقامات یونان مدعی‌اند این کشور در چهار دهه گذشته، بارها پیشنهادهایی از این دست را به موزه بریتانیا ارائه داده اما این موزه برای مدت طولانی پیشنهاد امانت‌دادن مجسمه‌های مرمری «پارتئون» به آتن را رد کرده است.



«هارتویگ فیشر»، مدیر موزه بریتانیا، اوایل سال جاری اعلام کرد این موزه هرگز مجسمه‌های مرمرین را به یونان باز نمی‌گرداند. یکی از این مجسمه‌ها که بخشی از کتیبه مرمری ساخته‌شده به‌دست استاد چیره‌دست، «فیداس» است به قرن چهارم پیش از میلاد مسیح بازمی‌گردد.

بخش‌هایی از این کتیبه مرمری در سال ۱۸۲۰ از معبد «پارتئون» جدا شد و قسمت‌هایی از آن به موزه بریتانیا فروخته شد. تنها ۱۶۴ فوت از این کتیبه هنوز در معبد پارتئون باقی است. باقی بخش‌های این کتیبه مرمری در موزه‌های مختلف سراسر اروپا، از جمله موزه لوور و موزه‌های واتیکان نگهداری می‌شوند.

هفته گذشته، مقامات یونان از فرانسه خواستند بخشی از کتیبه مرمری «پارتئون» را که در موزه لوور نگهداری می‌شود، در ازای مجموعه‌ای از آثار باستانی برنزی یونان به آتن امانت دهد.

نخست‌وزیر یونان در بیانیه‌ای اعلام کرد: «آکروپولیس فقط به یونان تعلق ندارد بلکه این مکان بابدودی است که می‌توان از آن به عنوان یک میراث فرهنگی جهانی یاد کرد. اگر می‌خواهید این مکان یادبود را در کنار تمامی اجزایش ببینید باید از مجسمه‌هایی که ما از آن به عنوان مجسمه‌های «پارتئون» یاد می‌کنیم، در آکروپولیس دیدن کنید.

با این حال یک سخنگوی موزه بریتانیا در مصاحبه‌ای با مجله «آرت‌نت» بیان کرده است که این موزه تاکنون هیچ پیام مستقیمی از مقامات یونان در رابطه با بازگرداندن این مجسمه‌ها دریافت نکرده است. موزه بریتانیا هرگونه درخواست امانت مجموعه آثارش را بررسی خواهد کرد؛ زیرا این موزه در سال گذشته بیش از پنج‌هزار اثر را به موزه‌های مختلف در بریتانیا و سراسر جهان امانت داده است.

شرق روزنامه

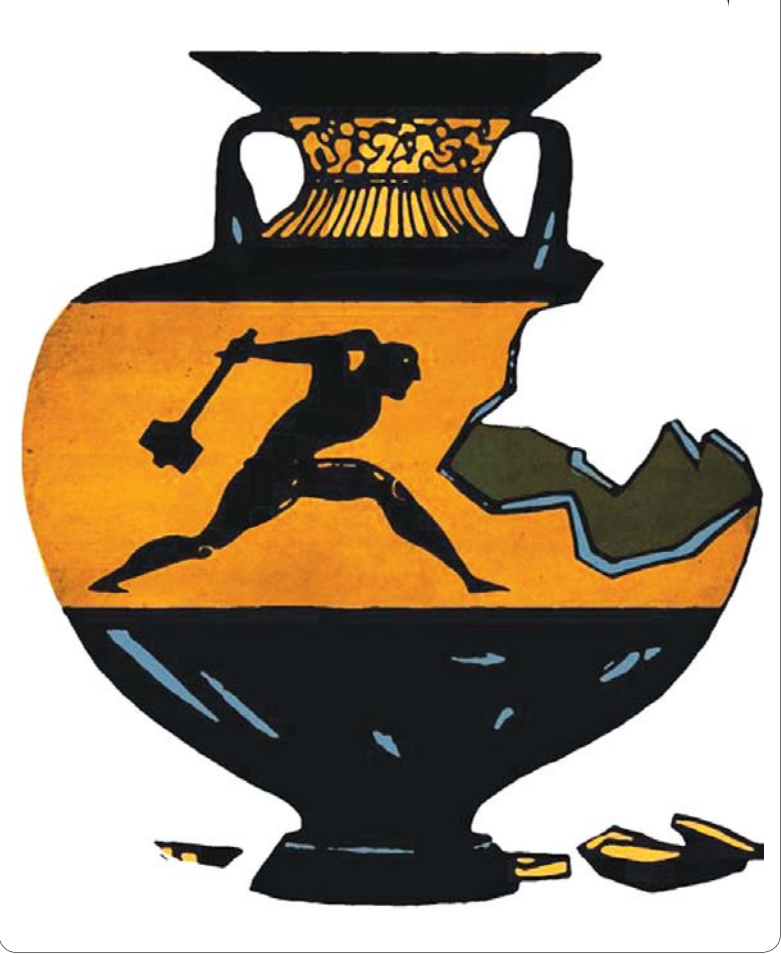
www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۱۳ شهریور ۱۳۹۸
۴ محرم ۱۴۴۱
۴ سپتامبر ۲۰۱۹
سال هفدهم
شماره ۳۵۱۷
۱۶ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۳:۰۳
۱۳:۰۴ اذان مغرب
۱۹:۴۷ اذان صبح
فردا ۵:۱۲
طلوع آفتاب ۶:۳۹

روزنفرها

کار تون خواب

خاویر اولیواریس



نقد یک همایش -۲

ما پول می‌دهیم، آنها پولدار می‌شوند

معمولی، برنزی، نقره‌ای و طلایی. برای عضویت طلایی اعضا باید ماهانه صد هزار تومان پرداخت کنند. «پوینشا» بخشی را هم با عنوان «پوینشا الیت» یا «تیم فوق حرفه‌ای» این مطلب به پاره‌ای نقدها درباره آن پرداخته شده است، اما ازآنجایی‌که گاه یک سهو کوچک، مطلب را نقض می‌کند، این‌بار هم این اتفاق افتاد. تیتز درست مطلب «چگونه حامیان غول، پادکست فارسی را قورت می‌دهند» بود که به شکلی دیگر منتشر شد.

برده سوم - پوینشا: پویا، نیما و شایان
حال این پرسش پیش می‌آید که «فریلند» کجای این داستان قرار دارد؟ «فریلند» همایشی است که سایتی به اسم «پوینشا» آن را برگزار می‌کند. «پوینشا» روی وب‌سایتش، خود را این‌طور معرفی می‌کند:

[1] مبلغی که با ضرب تعداد

متقاضیان فریلنسینگ و کارفرمایان در انواع حق عضویت و درصدی که از قراردادشان کم می‌شود چیز عجیبی نیست.

بله «پوینشا» یک بازار کار آنلاین نیست؛ ای کاش بود! «پوینشا» در واقع یک دلال است. یک واسط. یعنی همان چیزی که قرار بود فریلنسینگ حذفش کند و از شرش خلاص شود حالا به شکل دیگری سروکله‌اش پیدا شده: ظاهری فریبنده، پرطمطراق، امروزی، طبقه متوسطی، رنگ‌وارنگ، گیج، خوش‌رنگ‌و‌لعلاب ... آن هم در قالب چیزی با عنوان «توانمندساز» و همایش «فریلند» هم یک حربه تبلیغاتی برای مکان بهتری برای زندگی تبدیل شود. ما باور داریم کارآفرینان، فریلنسر/ها/کارمندان موفق می‌توانند دنیای بهتری را برای همه ما خلق کنند [۱].

ساده‌ای است. متقاضیان فریلنسینگ و کارفرمایان

در این سایت ثبت‌نام و حق عضویت ۱۰هزارتومانی

را پرداخت می‌کنند. بعد کارفرمایان پروژه تعریف

می‌کنند که مبلغ ایجاد پروژه از ۱۵ هزار تا ۳۰

هزار تومان متغیر است. بعد فریلنسرها نسبت به

مهارت خود پروژه مورد نظر را انتخاب می‌کنند و

آن را انجام می‌دهند. «پوینشا» در نقش یک دلال

کاسب، ۱۰ درصد از قرارداد را از فریلنسر و پنج

درصد آن را از کارفرما می‌گیرد. برخلاف اسمش،

فریلنسر در این فرایند اصلا «فری» نیست. «پوینشا»

ضمناً عضویت‌های متفاوتی هم دارد: عضویت

منابع

[۱] سایت «پوینشا»

[۲] مصاحبه با نیما نورمحمدی، مؤسس «پوینشا» با مجله شبه

رسانه

بایسته‌های دیپلماسی تویتری ظریف

استفاده از برخی روبات‌ها و بدافزارها، برای تولید اخبار خاص، با هدف اثرگذاری بر افکار عمومی، از طریق ارسال و تکثیر پیام‌ها در رسانه‌های اجتماعی، در مقیاس وسیع معمول شده است. طبق مطالعات علمی، ۲۰ درصد از تعاملات توییتتری با این روبات‌ها انجام شده و به‌ازای هر کاربر واقعی، پنج کاربر دروغین وجود دارد که با روبات برنامه‌ریزی‌شده فعال هستند و بیش از ۱۰درصد بحث‌ها را تولید کرده‌اند. مبارزه با این روبات‌ها تاکنون موفق نبوده و آنها توانسته‌اند تأثیرگذار باشند.

اینک غول‌های رسانه‌ای مانند سی‌ان‌ان، بی‌بی‌سی، دویچه‌وله، الجزیره، فاکس نیوز و نظایر آن، با توجه به سهم عظیم‌شان از حجم مخاطبان، قدرت زیادی در اقتناع افکار عمومی دارند و با قدرت و سرمایه پیوند یافته‌اند. تکنولوژی‌های ارتباطی هم اغلب در خدمت قدرت‌های بزرگ سیاسی عمل می‌کنند. روندهای سودمحورانه سرمایه‌داری، مفهوم حقیقت را با چالش جدی مواجه کرده؛ حقیقتی که در رسانه‌های سنتی، به واسطه هژمونی غول‌های بزرگ رسانه‌ای بازتعریف شده بود، با برآمدن فناوری‌های نوین ارتباطی، به‌ویژه تلفن‌های همراه هوشمند، به کلی چار قلب معنا شده و بت‌وارگی محصولات رسانه‌ای، تمام ساحت‌های اندیشه و حیات جوامع را آلوده کرده است. تلفن همراه به‌مثابه یک رسانه ارتباطی، خصلت یک جامعه مجازی فراگیر را به خود گرفته و به صورت گسترده وارد زندگی سیاسی و اجتماعی شده است و علاوه بر استفاده معمول و روزمره، نقش یک رسانه سیاسی را ایفا می‌کند و همین تلفن‌های همراه از وسیله‌ای ساده برای گفت‌وگو، به ابزارهایی برای کنش سیاسی، سازماندهی و بسیج جمعی تبدیل شده‌اند. بنابراین آق‌ای ظریف، در چنین فضایی، یک‌تنه باید کار دیپلماسی را پیش ببرد. در این آرایش جدید رسانه‌ای، تیم ظریف به‌خوبی از ابزارهای اثرگذار بهره می‌برد، اما موضوعی که اهمیت حیاتی در موفقیت این تیم دارد، آن است که عقبه داخلی باید به دور از تش‌تت، دیپلماسی ظریف را پشتیبانی کند. شور‌یخانه نگاهی گذرا به فضای رسانه‌های داخلی، خلاف این را نشان می‌دهد. برخی رسانه‌ها که تعدادشان کم نیست، بی‌محایا در حال تخریب و تخطئه دیپلماسی ظریف هستند. اگر آنها فقط رسانه بودند و چنین کاری می‌کردند، باکی نبود، بلکه نشان آزادی رسانه و فضای باز سیاسی و لاجرم در مصاف دیپلماسی، قابل اتکا بود، ولی اینهایی که در حال تخریب‌اند، رسانه به مفهوم درست آن نیستند، بلکه سیاسیونی هستند که از پوستین رسانه برای پیشبرد اهداف خود بهره می‌برند. درست است که یک توییت ظریف، به‌اندازه ۱۰ بیانیه سیاسی وزارت امورخارجه کار می‌کند، اما ناظران و تحلیلگران و تصمیم‌سازان جبهه مقابل، آن توییت را در کنار مجموعه‌ای از مواضع عقبه داخلی و میزان قدرت واقعی آنها تحلیل می‌کنند. در چنین حالتی توییت‌های نقطه‌زن ظریف، اثر چندانی در نورکردن کشور از خطر ندارد. اما اگر وجه غالب عقبه با توییت ظریف هم‌راستا باشد، آن‌گاه آرایشش خواهد بود. شهروندان ایرانی سرمایه قرار گرفته است. آنها تلاش می‌کنند، با دست‌کاری و مدیریت اخبار و اطلاعات، اهداف سلطه‌گرانه‌شان را تأمین کنند. از جمله شگردهای امپریالیسم رسانه‌ای، مدیریت محتوا از جهت میزان بازنشر و لایک‌شدن است. مخاطبان فیک، محتوای فیک و استفاده از روبات‌ها برای مهم نشان‌دادن یک موضوع و کم‌اهمیت جلوه‌دادن موضوع دیگر، از جمله روش‌های مورد استفاده است.

تجربه دیگران

کمک به خود، کمک به دیگری

ارتباط آماری با نتایج ندارند. توکیو، سن‌کیا‌ور و اوزاکا به دلیل نقاط قوت خ‌صانسان در رده‌های بالای این جدول قرار گرفته‌اند، نه به این دلیل که به‌سایا قرار دارند. «لئو تولستوی نوشته است همه خانواده‌های خوشحال یک‌چور خوشحال می‌شوند اما خانواده‌های بدبخت هرکدام به شیوه خود بدبخت هستند. نگاهی به پنج شهر برتر در معیارهای دیجیتال، بهداشت، زیرساخت‌ها و امنیت شخصی پیام مشابهی را به همراه دارد. در هر منطقه، شهرهای پیشرو اصول موفقیت خود را کشف کردند و آن را به دست آوردند؛ دسترسی آسان به مراقبت‌های بهداشتی با کیفیت بالا. تیم‌های اختصاصی امنیت سایبری، گشت‌زنی پلیس مستقر در سطح جامعه یا برنامه‌ریزی مداوم در برابر حوادث. به گزارش تلگراف حتی رهبران نیز برای موفقیت باید نقاط ضعف را دریابند و موقعیت‌های خاص خود را به وجود آورند. یوریکو کونیک، فرماندار توکیو با بیان اینکه دو شهر ژاپن در لیست شهرهای برتر امن هستند، گفته است: «یک ایده می‌تواند این باشد که کمک به خود، فرصتی است برای کمک متقابل و کمک به دیگران. آنها باید برای کمک به دیگران همکاری کنند. دولت نیز باید از آنها پشتیبانی کند». سن‌کیا‌ور، آمستردام، سیدنی، تورنتو، واشگتن، کینگ‌ها، سن‌ول و ملبورن شهرهایی هستند که در رده‌های بعدی قرار دارند. هرچند در نهایت نباید فراموش کرد که رتبه ژاپن در شادی (و شاخص‌های شادکامی) پایین است، میزان مرگ‌ومیر بر اثر شدت کار بالاست و پایین‌ترین میزان تولد در ۱۸۰ سال گذشته از آن این کشور پیشرفته است.

یک تجربه

چرخه سرخوردگی نسل‌های رهاشده



«رسول نظرزاده

اینکه چرا در این سال‌ها خروجی دانشکده‌های سینمایی درخ‌رور توجه نبوده است، از خلا و حفره‌ای بزرگ در نظام آموزش عالی و اتصال آن با بخش‌های تولیدی خبر می‌دهد. این معضل به‌ویژه در رشته‌های سینما و تئاتر، شکافی بزرگ را نشان می‌دهد که به سرخوردگی نسلی از نخبگان این رشته انجامیده است که چاره را جز مهاجرت یا گوشه‌نشینی و انزوا یا درگیرشدن با کارهای موقت غیرمرتبط با رشته خود نمی‌بینند؛ آن‌هم در شرایطی که برای قبولی در کن‌کور این رشته‌ها به‌ویژه در دانشکده‌های دولتی، دانشجو باید جزء افراد برگزیده کشوری باشد. این سخت‌گیری با ورود به دانشکده و طی‌کردن واحدهای درسی در حالی که اغلب پایه این رشته و فنون آن از غرب و کتاب‌های ترجمه‌ای آمده است، به‌تدریج فاصله و شکاف خود را نشان می‌دهند. دانشجو‌ها با تاریخ، هنر، فنون، انرژ و فلسفه غربی آشنا می‌شوند تا سواد بصری آنها برای شناخت و تحلیل انواع فیلم‌ها بالا برود و در همان حال، در یک نگاه کلان غالب، فرهنگ غربی تقبیح می‌شود و دانشگاه‌های غرق‌شده در این شیوه‌ها، غرب‌الگری می‌شوند تا فقط آنهایی که هنوز ارتباط خود را با فرهنگ بومی حفظ کرده‌اند، برای شغل‌های آینده در نظر گرفته شوند.

بخش بزرگی از دانشجو‌ها پس از اتمام تحصیلات به حال خود رها و به بخش خصوصی واگذار می‌شوند. ریشه‌های این معضل و حفره کجاست؟ چگونه است که در این چند دهه، خروجی دانشکده‌های سینمایی و تئاتری در بهترین حالت، جز آدم‌های نخبه و کمال‌گرای افسرده و ره‌اشده نیست؟ آیا این به کم‌کاری اندیشه‌ورزان و متفکران در ارائه نظریه فرهنگی سینمای بومی/ جهانی باز نمی‌گردد؟ آیا این ره‌اشدگی خود نشان سرگردانی نظری گسترده و متفعلانه این سال‌ها نیست؟ اگر نمونه‌های برجسته این نوع نگره سینمایی در داخل یا کشورهای مشابه وجود دارد، چرا در دانشکده‌ها، مسیر و آموزش مناسب با این رویکرد وجود ندارد؟ چرا همواره در دانشکده‌های سینمایی شکافی بزرگ میان الگوهای سینمایی اینجایی و جهانی وجود دارد؟ الگویی که چنان رو به جلو و مورد پذیرش باشد که دانشجویان را به سوی خود بکشاند نه اینکه طبق الگو‌هایی از پیش تعیین‌شده از او بخوانند مدام به عقب بازگرد. آیا ترکیبی از دو دنیای قدیم و جدید، مفاهیم مترقی اندیشه‌های گذشته به نظریه‌های ترکیبی امروز نمی‌تواند راه برورن‌رفت از این حفره و گسست باشد؟ آیا نباید با تخصیص بودجه‌هایی مناسب در این رشته‌ها، معیارهای روشن و شفاف برای زندگی نسل‌های خلاق فردا فراهم کرد؟ این مسیر می‌تواند در چند مرحله سرانجام به بازده مطلوب تا به‌حقاقل‌رساندن این شکاف بینجامد.

در همه کشورهای صاحب سینمای جهان اغلب سینماگران و عوامل آن، از دل دانشکده‌های سینمایی و تئاتری همان کشور سر بر آورده‌اند. به نظر می‌رسد برای ازمیان‌برداشتن این فاصله به پلی برای اتصال این نیروها با فضای تولیدی سینما و تئاتر نیاز است؛ به واحدهایی اجباری برای دانشجویان برای گذراندن واحدهای عملی در پشت صحنه برخی فیلم‌ها و سریال‌ها و تئاترها با مدتی کار در مجموعه‌های فرهنگی- هنری. به‌دقتی برای اتصال این دو بخش به هم، جذب خلاقیت‌ها و اندیشه‌ها و فک‌های تازه به جریان تولید. (در حال حاضر برخی اساتدها این نقش را به شکل فردی بر عهده گرفته‌اند که

تضمینی برای برگردن این خلا در آن وجود ندارد و از سویی امکان مصادره به مطلوب ایده‌های جوانان نیز در آنها به چشم می‌خورد). تعلق‌گرفتن درصدی از هزینه‌ها و ابزار برای نیروهای جوان آماده به کار، با تمرکز و توجه به نیازهای تخصصی‌تر سینما مانند صدا، نور، طراحی لباس، طراحی چهره، فیلم‌نامه و ... و تغییر در رویکرد واحدهای درسی و نگاه استادهای دانشجو‌ها و برای ترکیب فرهنگ سینمایی جهانی با فرهنگ چند هزارساله ایرانی/ شرقی، انگار برخی از مسئولان به این حفره و فاصله پی برده بودند که اقدام به تأسیس دانشکده‌های علمی- کاربردی در رشته سینما و تئاتر کردند، دانشکده‌هایی که قرار بوده به شکلی زود بازده به مهارت‌افزایی دانشجو‌ها بپردازند. اما این دانشکده‌ها در عمل به جذب دانشجویایی کم‌انگیزه و ازدحام نیروهای بی‌کار و جذب دانشجویایی که قبلاً شغلی دیگر داشته‌اند، تبدیل شده‌اند تا بتوانند هزینه‌های کلاس‌های خود را فراهم کنند در حالی که هیچ چشم‌اندازی برای آینده بهتر برای آنها هم وجود ندارد.افزودن به کلاس‌ها و دانشکده‌های سینمایی به «عدالت و دموکراسی آموزشی» نمی‌افزاید، بلکه به افزایش نیروهای بی‌کار و متوقع و سرسام هزینه‌ها می‌انجامد. موازنه میان پذیرش دانشجویهای مورد نیاز با توجه به نیاز بازار کار و کمبود نیروهای متخصص یکی از راهکار‌های کم‌کردن انتظارهای نسل آموزش‌دیده است. در این چند دهه خروجی دانشکده‌های سینمایی در ایران به جز مواردی خاص، جز گریز، فساد، سرخوردگی، انزوا و مهاجرت درونی و بیرونی جوانان نبوده است. وقت است برای کم‌کردن خسارت این غفلت بزرگ و خروج از این چرخه سی‌زین‌وار، کاری جدی صورت گیرد.